

«عالم بی عمل در ملکوت آسمان‌ها و آن‌گونه که فرشتگان او را می‌بینند، به مانند الاغ است و حق تعالی درباره علمای بی عمل که از دعوت‌های پیامبران و فرستادگان می‌گریزند می‌فرماید: (كَانَهُمْ حُمْرٌ مُّسْتَنْفِرَةٌ * فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ) (مدثر، ۵۱-۵۰) (مانند خران وحشی* که از شیر می‌گریزند)؛ یعنی گویی آنها خرانی هستند که از شیر فرار کرده‌اند. و صدای علمای بی عمل ناخوش‌ترین و زشت‌ترین صداهاست، زیرا صدای باطلی است که با حق خالصی که انبیا و پیامبران و حجّت‌ها علیهم‌السلام برای اهل زمین می‌آورند به مجادله برمی‌خیزد.»

(سید احمد الحسن، متشابهات، ج ۳، س ۱۱۳).

پاسخ به تئوفان اعتراف‌کننده | قسمت پنجم

پاسخ به ادعای ابتلای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به بیماری صرع و ربط دادن آن به موضوع وحی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در هیچ موقعیتی لب به دروغ باز نمی‌کرد و دوست و دشمن او را به راست‌گویی می‌شناختند

گفتگوی داستانی درباره دعوت فرستاده عیسی مسیح | قسمت سوم

عیسی به آمدن مدعیان دروغین بسیاری هشدار داده است، اما نگفته هر مدعی پس از او کذاب است.

مصیبت برتر | قسمت سوم

خیر و حق

لأنه عنكبوت

درنگی بر معنای صحیح آیه
(مثلهم كمثل العنكبوت)



سید احمد الحسن کیست؟

سید احمد الحسن، فرزند سید اسماعیل، فرزند سید صالح، فرزند سید حسین، فرزند سید سلمان، فرزند امام محمد بن الحسن العسکری علیه السلام است. ایشان وصی و فرستاده امام مهدی علیه السلام است و برای هدایت و زمینه سازی ظهور مقدس مبعوث شده است. همان یمانی موعود، برای شیعیان و همان مهدی متولد شده در آخرالزمان نزد اهل سنت که رسول الله صلی الله علیه و آله بشارت تولد ایشان را داده اند و نیز فرستاده ای از سوی حضرت عیسی علیه السلام و حضرت ایلیا علیه السلام برای مسیحیان و یهودیان است. ایشان دعوت الهی خویش را به دستور پدر بزرگوارش امام مهدی علیه السلام، در سال ۱۹۹۹ در نجف اشرف، پایتخت دولت عدل الهی آغاز نمودند و از آنجا دعوت امام مهدی همچون دعوت رسول الله به همه جهان انتشار یافت. سید احمد الحسن برای اثبات حقانیت خویش، به قانون معرفت حجت های الهی احتجاج می کنند: این قانون از سه اصل تشکیل می شود:

۱. نص الهی؛ یعنی وصیت شب وفات رسول الله صلی الله علیه و آله را مطرح کرده اند و نام مبارک احمد به عنوان مهدی اول در آن ذکر شده است.
۲. علم و حکمتی که برای هدایت همه مردم ارائه داده و با آن، همه علمای ادیان و بزرگان الحاد را به تحدی فراخوانده اند.
۳. پرچم البیعة لله (دعوت به حاکمیت خدا)

ایشان یکی از اوصیای رسول خدا صلی الله علیه و آله است که در وصیت آن حضرت در زمان وفاتش به وی تصریح شده است: از اباعبدالله جعفر بن محمد از پدرش امام باقر از پدرش صاحب پینه ها زین العابدین از پدرش حسین زکی شهید از پدرش امیرالمؤمنین؛ که فرمود: «...ای ابالحسن، صحیفه و دواتی حاضر کن؛ و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وصیتش را املا فرمود تا به اینجا رسید که فرمود: ای علی، پس از من دوازده امام خواهند بود و پس از آن ها دوازده مهدی. ای علی، تو نخستین دوازده امام هستی... و ایشان دوازده امام اند و سپس دوازده مهدی خواهد بود... پس اگر زمان وفاتش رسید، آن [خلافت] را به فرزندش، نخستین مهدیین تسلیم کند که سه نام دارد، نامی مانند نام من و نام پدرم که عبدالله و احمد است، و نام سوم مهدی است و او اولین ایمان آورندگان است.»

پایه‌های خرد

فهرست

۳.....لانه عنكبوت.....

گفت‌وگوی داستانی درباره دعوت فرستاده
عیسای مسیح | قسمت سوم.....۶

۸.....مصیبت برتر | قسمت سوم.....

۱۲.....پاسخ به تئوفان اعتراف‌کننده | قسمت پنجم.....



هفته‌نامه زمان ظهور

شماره ۱۹۱، جمعه ۲۵ آبان ۱۴۰۳،
۱۳ جمادی الاول ۱۴۴۶، ۱۵ نوامبر ۲۰۲۴
صاحب امتیاز: مؤسسه وارثین ملکوت

راه‌های ارتباطی:
WWW.VARESin.ORG
WWW.ALMAHDYOON.CO



هر گونه برداشت از هفته‌نامه با ذکر منبع بلامانع است.

زمان ظهور منتظر دریافت نظرات، پیشنهادات و انتقادات
سازنده شما عزیزان است.

الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام
على سيدنا محمد وآله
الطاهرين

لانه عنكبوت

درنگی بر معنای صحیح آیه
(مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ)

به قلم: کاظم محمدی



لبنان را به میان بیاوریم. پس از جنگ ۳۳ روزه این شبه نظامیان با رژیم صهیونیستی در سال ۲۰۰۶ که منجر به صلح شد، «حسن نصرالله» طی سخنانی که از حرارت گلوله های سپاهیان این گروه نیز آتشین تر بود، ادعا کرد «والله، رژیم صهیونیستی از لانه عنكبوت هم سست تر است». و البته ده سال بعد، این سخن خود را با یادآوری سوگندی که ایراد کرده بود، تکرار کرد.

«سست تر از لانه عنكبوت» اشاره ای به آیه ۸۴ سوره عنكبوت است. خداوند می فرماید: **(مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ)** (مثل کسانی که دوستانی غیر از خدا برگزیدند، مانند عنكبوت است که خانه ای گرفت درجالی که سست ترین خانه، خانه عنكبوت است اگر می دانستند). خداوند می فرماید «سست ترین خانه، خانه عنكبوت است». آقای حسن نصرالله باید توضیح

رژیم غاصب صهیونیستی بیش از هفتاد سال است که قبله اول مسلمانان را غصب کرده و شمار زیادی از مردم آن دیار را قتل عام یا آواره کرده است. در نخوت و سبعت (درنده خویی) این دولت سفاک و به تعبیر یمانی موعود سید احمدالحسن، «امت پیامبرکش» هرچه بگوییم کم است. آنچه در غزه بعد از ۱۷ اکتبر ۲۰۲۴ جلوی دیدگان همه رسانه های دنیا رخ داد، مشتی از خروار است و ما را از طولانی کردن سخن در توحش این فرزند خوانده دجال اکبر (آمریکا) بی نیاز می کند.

مسلمانان در جنگ با این رژیم همیشه با بن بست مواجه شدند، چه آنان که مانند «صدام» و «قذافی» به شکل نمایشی به رژیم صهیونیستی حمله کردند و چه کشورهایی مانند مصر و سوریه که به صورت جدی با این رژیم وارد جنگ شدند.

در این میان اما وضع گروهی که خود را از دیگر مسلمانان متمایز جلوه می داد، بسیار بدتر است. گروهی که تلاش می کرد با حملات پارتیزانی و جنگ های نامنظم، خود را به عنوان رهبر مبارزان و آزادی خواهان معرفی کند.

به طور خاص اگر بخواهیم این گروه را معرفی کنیم، باید نام «میلیشات» معروف به حزب الله

سست تر از لانهٔ عنكبوت هم عاجز است.

اگر گزینه اول دلیل نابود کردن اسرائیل است، وای به حال دنباله روه‌های او که با پیروی کورکورانه، جان خود و امنیت کشور و اعتقاد بخشی از مردم را به خطر انداختند. و اگر گزینه دوم دلیلی بر نابود نشدن اسرائیل باشد، باید به حال نصرالله و میلیشیای اطراف او تأسف خورد. زهی ضعف و زبونی که از نابودی سست تر از لانهٔ عنكبوت نیز عاجزید و باین حال شعارهایتان گوش جهان را گر کرده است.

تا اینجا سعی کردیم به دستور قرآنی **(فَلَا تُمَارِ فِيهِمُ الْأِمْرَاءَ ظَاهِرًا)** [۲] (... پس دربارهٔ ایشان جز به صورت ظاهر جدال مکن...) توجه آنها را به اشتباهاتشان و سطحی نگر بودن رهبرانشان جلب کنیم. اما حق مطلب را می‌خواهیم از سید احمد الحسن بیاموزیم. ایشان بیان می‌کند:

«عنكبوت، علمای گمراهی خیانت کار هستند و لانه‌شان همان جدالشان با فرستادگان و سفیطة سست و ضعیف آنان است. آیا کسی هست که پند گیرد و خود را از دام ضعیف آنان برهاند و از نیش عنكبوت و مُخَدَّری که وارد جسمش کرده است، رها گردد و متوجه خداوند شود و حق را پیروی کند و از باطل و اهلش روی گرداند و متوجه شود که همهٔ نیروها از آن خداوند است و به دست اوست؟» [۳]

هنگامی که عیسی علیه السلام با آیات تورات بر علمای بنی اسرائیل احتجاج کرد، آنها استدلالی برای رد ادعاهای عیسی علیه السلام نداشتند، جز اینکه او را به پیلطس تسلیم کنند تا او را به قتل برساند. [۴] و هنگامی که محمد صلی الله علیه و آله به بشارت‌های عیسی علیه السلام ادعا کرد، مسیحیان راهی برای رد او نداشتند جز اینکه بگویند ما شک داریم. [۵]

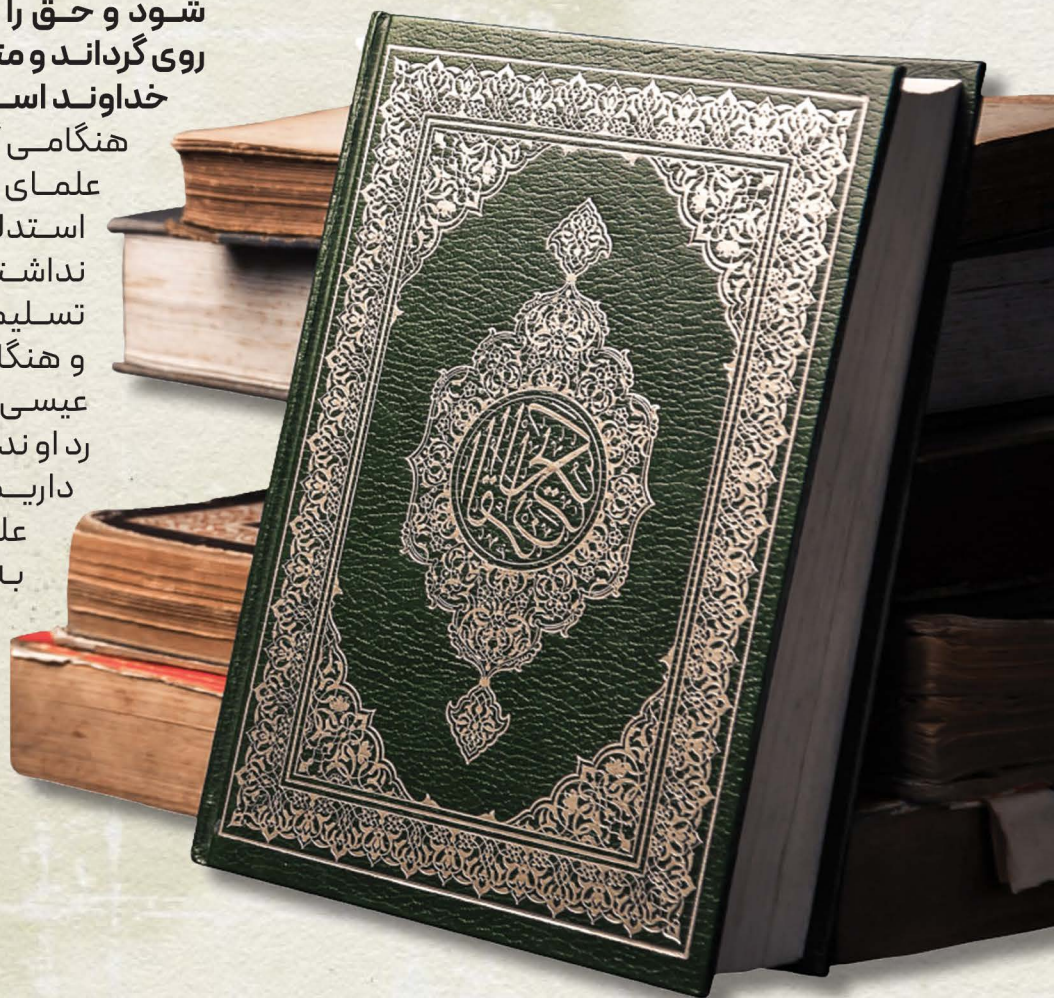
علمای گمراه در تمام تاریخ این حربه را به کار بردند. به نوح علیه السلام گفتند «پیروانت انسان‌های پست و بی‌ارزش‌اند» و در برابر ابراهیم علیه السلام آتش افروختند. فرق امیرالمؤمنین آیه الله العظمی علی علیه السلام را شکافتند، امام حسن علیه السلام را مسموم کردند، امام حسین علیه السلام را لب‌تشنه در صحرای کربلا سر بریدند و امام کاظم علیه السلام

دهد چگونه خانه‌ای را کشف کرد که حتی از خانهٔ عنكبوت هم سست تر است؟ [۱] با توجه به اینکه قرآن می‌گوید سست ترین خانه، خانهٔ عنكبوت است، آیا ایشان با قرآن مخالف است که چیز دیگری را سست تر معرفی می‌کند؟ یا اینکه این مخالفت ایشان به جهت بی‌اطلاعی او از قرآن است؟

گذشته از این، او که بر قسم جلالهٔ خود بعد از ده سال تأکید می‌کند و با اعتقادی جازم می‌گوید «به آن قسم پایبند هستم»، باید توضیح دهد که به چه دلیل بعد از گذشت بیش از ۱۸ سال سست تر از سست ترین خانهٔ جهان را نابود نکرده است؟

همه می‌دانند برای نابودی لانهٔ عنكبوت، نیازی به تانک و هواپیما نیست. کافی است دست خود را دراز کنی و آن را پاره نمایی. و آنچه از لانهٔ عنكبوت هم سست تر است، طبیعتاً حتی به این مقدار تلاش هم نیاز ندارد. اما آقای حسن نصرالله در مدت این ۱۸ سال این کار را نکرد و این می‌تواند دو دلیل داشته باشد:

۱- بودن اسرائیل برای ایشان منافعی در پی دارد و برای همین ایشان قصد ندارد اسرائیل را نابود کند؛



روی می آورند.

همان طور که در حدیث آمده است: «حِیَارِی سُكَارِی لَا مُسْلِمِینَ وَ لَا نَصَارِی» [۸] «گمراهان مستی که نه مسلمان اند و نه نصرانی»؛ عجیب است که با وجود تمام این حقایق، فقط افراد اندکی فکر می کنند و آخرت خود را به دنیای فانی دیگران نمی فروشند.

خواننده گرامی، امید است با آگاهی از این حقایق، دیگران را نیز از آن آگاه کنی؛ چرا که هدایت یک نفر از تمام آنچه خورشید بر آن می تابد، ارزشمندتر است. چنان که پیامبر اکرم ﷺ به امام علی علیه السلام فرمود: «لَأَنَّ يَهْدِيَ اللَّهُ عَلَى يَدَيْكَ عَبْدًا مِنْ عِبَادِهِ خَيْرٌ لَكَ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ مِنْ مَشَارِقِهَا إِلَى مَغَارِبِهَا» [۹] «اگر خداوند عبدی از بندگانش را به دست تو هدایت کند، برایت از هر آنچه خورشید از مشرق تا مغرب بر آن تابیده، بهتر است.»

منابع

[۱] با توجه به اینکه سخنان نصرالله متناظر با قرآن است، پس سخن او را باید در همین قالب سنجید. او می توانست به سادگی بگوید که اسرائیل از آب سست تر است. اما او آیه ای از قرآن را انتخاب کرد و قصد داشت با استفاده از کلام الهی به اعتبار سخنان خود بیفزاید. لذا، نصرالله موظف بود تناسب بین سخن خود و آیه قرآن را حفظ کند.

[۲] کهف، ۲۲.

[۳] سید احمد الحسن، روشنگری هایی از دعوت های فرستادگان، ج ۲، ص ۱۴.

[۴] اگرچه در این کار موفق نبودند و خداوند اراده کرد شبیه عیسی علیه السلام به جای عیسی علیه السلام به صلیب کشیده شود.

[۵] محمد بن حسن، شیخ حر عاملی، إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، نشر اعلمی، بیروت، ۱۴۲۵هـ. ق، ج ۱، ص ۲۲۶.

[۶] تاکنون که قرن ها از زمان تحدی یاد شده می گذرد، با همه مظاهره ها و معاونت های کافران کدود و ملحدان غنود و منافقان لجوج، هیچ گونه نشانه کامیابی آنان در آوردن مثل قرآن یا مثل سوره ای از آن به چشم نمی خورد. عبدالله جوادی آملی، قرآن در قرآن، مرکز نشر اسراء، ۱۳۸۸، ص ۱۳.

[۷] محمد صادق درگاهی، گزیده ای از علوم قرآن، انتشارات اطلس، ۱۳۸۳، ص ۱۸.

[۸] حسن بن محمد دیلمی، أعلام الدین فی صفات المؤمنین، مؤسسة آل البيت علیهم السلام، قم، ۱۴۰۸هـ. ق.

را سالیانی طولانی در زندان های تنگ و تاریک حبس کردند تا اینکه همان جا به شهادت رسید. تنها دلیل تمسخر و تکذیب و طرد و به قتل رساندن انبیای الهی توسط علمای گمراه، این بود که آنان توان مقابله علمی در برابر حجت های الهی را نداشتند. [۶] تاریخ اسلام گواه تلاش های بی وقفه مشرکان برای آزار و اذیت پیامبر ﷺ و انکار دعوت الهی ایشان است. آنها از هیچ تلاشی برای سلب آسایش مسلمانان و حتی خودشان فروگذار نکردند و جنگ های خونینی مانند بدر، احد و خندق و... را به راه انداختند. و این در حالی است که اگر مشرکان می توانستند حتی یک سوره معادل سوره های قرآن کریم بیاورند، به سادگی می توانستند ادعای پیامبری حضرت محمد ﷺ را رد و بطلان آن را ثابت کنند و هزینه های آنچنانی را بر خود تحمیل نمی کردند. اما چون نتوانستند در مقابل معجزه الهی - قرآن - کاری از پیش ببرند، به راه های دیگر متوسل شدند. البته آنها در تمامی زمینه های مخالفت مثل تمسخر، توهین، اذیت، تبعید، جنگ و نیز آوردن قرآن تلاش خود را کردند، اما تلاششان راه به جایی نبرد. [۷]

آیا امروزه شاهد تکرار همان رفتارها در برابر دعوت سید یمانی علیه السلام نیستیم؟ دعوت یمانی که مبتنی بر علم و عقیده است، با سیل عظیمی از تهمت، تمسخر و توهین روبه رو شده است. مشوقان این اقدامات مذبوحانه، زمانی که دیدند تلاش هایشان برای ممانعت از اراده الهی بی نتیجه است، به قلع و قمع، تعقیب و حبس کسانی که با تحقیق و توسل به اهل بیت علیهم السلام و استمداد الهی به حقیقت دست یافته و بر آن گواهی داده اند، متوسل می شوند. اکنون که معنای درست سُست بودن خانه عنکبوت را دریافتیم، باید تأیید کنیم که در واقع رژیم صهیونیستی همانند لانه عنکبوت سُست است (و نه سُست تر از لانه عنکبوت)؛ همان طور که تمامی ساختارهای سیاسی و دینی دیگر، از جمله خود حسن نصرالله همانند لانه عنکبوت سُست هستند. چرا که هیچ یک از این مراکز دینی و سیاسی، دلیلی برای اثبات حقانیت خود یا برهانی برای رد دعوت سید احمد الحسن یمانی ندارند. به همین دلیل است که آنها (با شدت و ضعف) به تمسخر و هجو و در نهایت دستگیری و زندانی کردن مؤمنان به سید یمانی

گفت و گوی داستانی دربارهٔ دعوت فرستادهٔ عیسای مسیح

قسمت
سوم

به قلم: متیاس

عیسی به آمدن مدعیان دروغین بسیاری
هشدار داده است، اما نگفته هر مدعی
پس از او کذاب است.

و راهی منزل شدند. ساره خوشحال از اینکه پیشنهاد رفتن نزد کشیش را داده بود و او با یک آیه توانسته بود خط بطلانی بر ادعای احمدالحسن بکشد؛ به خیالش الیاس دیگر به سراغ وهب نمی رفت؛ و اما الیاس خوشحال از اینکه برای ادامهٔ مباحثه با وهب، پاسخ دندان شکنی یافته بود. ساعتی گذشت و الیاس گوشی خود را برداشت و برای وهب نوشت:

«پس احمدالحسن معجزه هم دارد. چه خوب و تأثیرگذار! می دانی اصلاً از همان ابتدا سوالات من اشتباه بود. تو درست می گفتی! برای اثبات حقانیت یک شخص مدعی، نیازی به ذکر صریح نامش نیست. و این را هم با تو موافقم که ارائهٔ معجزه برای تمامی انبیای خداوند ضروری نیست. من با سوالات بیجا وقت خود را هدر دادم. اما اکنون آیه ای از کتاب مقدس می آورم که همان یک آیه، کذب ادعای شما را ثابت می کند. ای کاش می توانستم چهرهات را هنگام خواندن این آیه ببینم! کارت تمام است وهب!

«و بسا انبیای کذب ظاهر شده، بسیاری را گمراه کنند.» [۲] می بینی؟ عیسی ما را به حال خود رها نکرده است. ما با این هشدار عیسی آمادهٔ

کشیش استیفان از الیاس خواست که سخنان رد و بدل شده بین او و وهب را در اختیارش قرار دهد. پس از اندکی که از خواندن آن متن گذشت، کشیش گفت:

«الیاس، بعضی توضیحات این شخص صحیح است. بله، نام صریح عیسی در عهد قدیم نیامده. همچنین ارائهٔ معجزه برای تمام فرستادگان خداوند ضروری و حتمی نبوده است. این سوالات تو از ابتدا اشتباه بوده است. اصلاً نیازی به این بحث ها نبوده! فقط کافی بود که به این کلام عیسی بسنده کنی و بطلان ادعایشان را ثابت کنی:

«و بسا انبیای کذب ظاهر شده، بسیاری را گمراه کنند.» [۱]

می بینی فرزندانم؟! این، خود عیسی است که هشدار می دهد و ما را از افتادن در دام این افراد برحذر می دارد. عیسی پیش بینی کرده بود که پس از او، مدعیان کذابی می آیند و مردم را گمراه می کنند. اگر کتاب مقدس مان را با دقت بخوانیم، ذره ای به باطل بودن این افراد و ادعاهایشان شک نمی کنیم. حال با خیال راحت به خانه برو و دیگر این افراد را دنبال نکن.»

الیاس و ساره از کشیش استیفان تشکر کردند

این آیه به ظهور و آمدن انبیای کذبۀ بسیاری هشدار می‌دهد. **دقت کن الیاس، انبیای کذبۀ بسیار! و معنی‌اش این است که پس از عیسی مدعیان دروغین بسیاری می‌آیند، نه اینکه هر مدعی که پس از عیسی بیاید، کذاب است.** بگذار برایت مثالی بزنم:

یک مدرسه را تصور کن. مدیر آن مدرسه بازنشسته می‌شود و قبل از رفتن خود نسبت به آمدن معلمان کم‌سواد بسیاری به آن مدرسه هشدار می‌دهد و می‌گوید: حواستان باشد! من برای شما و این مدرسه و سطح علمی‌اش تلاش بسیار کردم. پس از من اجازه ورود هر معلمی را به این مدرسه ندهید، زیرا معلمان کم‌سواد بسیاری برای استخدام به اینجا خواهند آمد. خب الیاس، حال تکلیف چیست؟ آیا مسئولان استخدام آن مدرسه باید تمامی معلمانی را که قصد تدریس دارند و برای مصاحبه به آنجا می‌آیند رد کنند و بگویند همه شما کم‌سواد هستید، و مدیر ما را نسبت به کم‌علمی شما آگاه کرده بود؛ یا باید با توجه به هشدار مدیر نسبت به وجود معلمان کم‌سواد بسیار، با حساسیت و هشیاری بیشتری دانش هر معلم را بسنجند و معلمانی را که سابقۀ تدریس خوب و عالی دارند بپذیرند. منصف باش و به مثالم فکر کن.

به کلام عیسی بازگردیم. او به آمدن مدعیان دروغین بسیاری هشدار داده است، اما نگفته که هر مدعی پس از او کذاب است. ما با توجه به این زنگ خطری که عیسی برای ما به صدا در آورده است، به سادگی هر ادعایی را نمی‌پذیریم، بلکه با حساسیت بیشتری دلایل ارائه شده از سوی هر مدعی را بررسی می‌کنیم. اگر دلایلش با دلایل دیگر فرستادگان خداوند یکی باشد، او را خواهیم پذیرفت و اگر غیر از آن دلایل حرفی بزند، او را در زمرۀ همان انبیای کذبۀ بسیار قرار خواهیم داد. دوست من، فکر می‌کنم توضیحاتم واضح باشد. اما اگر باز هم حرفی داری یا سؤالی برایت پیش آمده، پیرس.»

این گفت‌وگوی داستانی ادامه دارد...

ظهور هر مدعی دروغینی بودیم و هستیم. حالا دیگر بساطتت را جمع کن و از فریب مردم دست بردار.»

الیاس بسیار از عملکرد خود و از اینکه نسبت به وهب و خبرش بی‌تفاوت نگذشته بود، راضی بود. او گمان می‌کرد دیگر پاسخی از جانب شخص ایمان‌دار به احمدالحسن دریافت نمی‌کند. ناگهان صدای اعلان گواهی‌اش او را به خود آورد. این جواب، سریع‌ترین پاسخی بود که وهب داده بود. وهب برایش نوشته بود:

«الیاس عزیز، ما قصد فریب کسی را نداریم، ای‌کاش عینک بدبینی را از چشمانت برداری و باانصاف و ذهنی آزاد پاسخ‌های مرا بخوانی. تو انسان خوبی هستی! سخنانی از ما را که درستی‌شان برایت اثبات شده است، می‌پذیری و جدل نمی‌کنی. از تو می‌خواهم که مانند مردی عادل و باانصاف، در دلایلی که می‌آوریم تفکر کنی و سپس قضاوت نمایی.

از آیه متی ۲۴: ۱۱ گفتی. بسیار عالی دوست من!

من نیز این آیه را بسیار دوست دارم و هشدار عیسی را نسبت به مدعیان دروغین به گوش جانم سپرده‌ام. اما متوجه ارتباط این آیه به احمدالحسن نشدم. بیا یک بار دیگر آیه را بخوانیم:

«و بسا انبیای کذبۀ ظاهر شده، بسیاری را گمراه کنند.»



منابع

[۱] انجیل متی ۲۴: ۱۱.

[۲] همان.

مصیبت برتر | قسمت سوم

خیر و حق

به قلم: نازنین زینب احمدی

مقدمه

آنچه در این بخش دنبال می شود در حقیقت تفاوت چندانی با آنچه در بخش پیشین به آن پرداخته شد -نگاهی بر دعوت کنندگان به راه حق و خیر- ندارد. برای بسیاری از شما اتفاق افتاده که پاسخ سؤالاتی را به دفعات بسیار از پیش شنیده باشید. پاسخ هایی همچون: برگزیدن سعادت در آخرت بهتر است، چراکه با ابدیت ما سروکار دارد. اما آنچه باید در نظر داشته باشید این است که سعادت نمی تواند دو معنی داشته باشد، و نمی تواند در دو مسیر دنبال شود. هر چیزی که انسان آن را نیکو می شمارد، حداقل ریشه ای است از کلیت آنچه سعادت می نامیم و به همین دلیل، شاخه شاخه کردن مفهوم سعادت کار اشتباهی است.

پیش از آنکه انسان بخواهد خوشبختی را برای خود ترسیم و معنای آن را بیان کند، خوشبختی مفهومی موجود بوده است و تنها چیزی که انسان درباره آن می داند، شناخت آن است. انسان می داند که خوشبختی وجود دارد و به همین دلیل آن را برای خود جست و جو می کند. سؤالی که مطرح می شود این است:

چرا انسان ها پیش از آنکه به دنبال خوشبختی بگردند، به دنبال این هستند که چرا خوشبختی وجود دارد و چرا باید وجود داشته باشد؟

تفاوتی که در رویه این دو دسته از انسان ها در برابر مفاهیمی چون خوشبختی وجود دارد، همان چیزی است که موجب به وجود آمدن بحثی مانند بحث پیشین ما در بخش دوم همین مقاله بود. در این بخش، به دنبال یافتن نشانه هایی هستیم که به درک بهتر خیر، حق و سعادت کمک کند.

رفاه و آسایش در دنیا نباید باشد؟

آیا انسان هایی که دنبال رفاه و آسایش در زندگی هستند، اشتباه می کنند؟ قرار نیست در این متن

به چنین مسائلی بپردازم، پاسخ من برای این سؤال این است: این مسئله بستگی به «نیت» یا «هدف» آن شخص دارد و این متن می خواهد به مفهوم هدف یا نیت بپردازد. چراکه برای مثال در رفاه و آسایش نیکی وجود دارد و چگونه این طور نباشد با آنکه بر رنج های انسانی مرهم می گذارد، پس نمی تواند نکوهش شود. نکوهش آنجاست که شخص بیش از آنکه بخواهد عملی نیک انجام داده باشد، درصدد محدود کردن خود با آن شود و به عبارتی بیشتر به بازی کردن علاقه مند باشد تا یافتن مفهومی در آن. شخصی که قصد انجام عمل نیک دارد، خواسته های نفسانی خود را کنار می گذارد. اگر چنین فردی مسیر خود را با نیت خیر ادامه دهد، دیر یا زود به سرچشمه نیکی و معنای واقعی آن دست خواهد یافت و به هدف خود خواهد رسید. و در نهایت میان انتخاب خودش و او، او را بر می گزیند.

اگر نگران باشیم که با چنین تفکری انسان بیش از آنکه درصدد حل مشکلات بر آید بر یکجا نشستن و دوری گزیدن تمرکز خواهد کرد، باید چنین اندیشه ای را به سختی از خود برانیم؛ زیرا:

۱. تمرکز بر او یا غیر خود مغایرتی با تلاش و اندیشیدن ندارد و این دیدگاهی کوتاه فکانه است و متعلق به کسانی است که اندیشه دین را مطالعه نکرده و کلام الهی را نخوانده یا سطحی از آن گذر می کنند.

۲. طریق این جهان و مایی که حواسمان به آن محدود است می توانست طور دیگری هم باشد. می توانست بر هزاران طریق دیگر باشد؛ چراکه در قدم نخست ما آن را کنترل نمی کنیم و توسط آن کنترل می شویم؛ همان طور که نمی توانیم با تصمیم خود دیگر نفس نکشیم و زنده بمانیم یا بخواهیم نمیریم و دیگر نمیریم!

نباید اجازه دهیم حواسی که کنترل می شوند باعث قضاوت هایمان باشد. چه بسا این حواس

می‌گذارند، انگیزه‌های متنوعی دارند که ممکن است در طول زمان تغییر کند. برخی در پی رهایی از هستی و نیل به فنا هستند، برخی دیگر به دنبال کمال و نیک‌خواهی، و عده‌ای نیز به یاری و خدمت به قدرتی برتر بسنده می‌کنند، چراکه خود را لایق درک حقیقت نمی‌دانند. گروهی تنها به شکرگزاری از نجات‌یافتگی می‌پردازند. بسیاری از افراد در طول زندگی، ترکیبی از این انگیزه‌ها را تجربه می‌کنند و برخی دیگر به ابعاد ناشناخته‌ای از این مسیر می‌اندیشند.

همان‌طور که امام علی (علیه السلام) مردم را در سه گروه کلی بازرگانان، بردگان و آزادگان تقسیم نموده و می‌فرمایند:

«مردمی خدا را به امید بخشش پرستیدند، این پرستش بازرگانان است، و گروهی او را از روی ترس عبادت کردند و این عبادت بردگان است، و گروهی وی را برای سپاس پرستیدند و این پرستش آزادگان است.» [۵]

دلیل اشاره من به این موضوع آن است که برخلاف تصور نادرست برخی افراد، تمام مؤمنان منافق یا ریاکار نیستند، بلکه در درون بسیاری از آنها جهان‌های بزرگی وجود دارد. و تفکرات عمیقی دارند که شنیدن و دیدن آنها به مراتب ارزشمندتر از صرف وقت برای تماشای فیلم‌ها و گوش دادن به ترانه‌هایی است که اکثر ما وقت خود را صرف آنها می‌کنیم.

البته من نمی‌گویم که موسیقی و فیلم ذاتاً بد هستند. همان‌طور که در پاسخ به اولین سؤال گفتم، همه چیز به نیت شما در دیدن یا شنیدن آنها بستگی دارد. تمام آنها می‌توانند آموزنده باشند و برای کسانی که با دیده تیزبین به آنها نگاه می‌کنند، حاوی نشانه‌هایی باشند. درست مانند کل جهان هستی و خودمان که بخشی از آن هستیم که همه نشانه‌هایی برای رسیدن به خداوند به حساب می‌آیند. منظورم این است که در وجود مؤمنان داستان‌های بزرگ‌تر، شنیدنی‌تر و آموزنده‌تری وجود دارد. اما چه کسی حاضر به شنیدن آنهاست؟ چه کسانی به جز آنان که چون کودک خوش‌بین و فارغ می‌نگرند؟

آیا کودکی بد است؟ آیا جوانی تحقیرآمیز است؟ آیا این به معنای کنار گذاشتن علم و زندگی با چشم بسته و خیال‌پردازی است؟ البته که این‌طور نیست و اگر شما چنین برداشتی دارید، در اشتباه هستید. اما حتی اگر چنین فکر می‌کنید، آسوده‌خاطر

بر چیزهای دیگری هم گواهی می‌دهند که ناقص گواهی‌های دیگرشان است. آنچه ما به عنوان واقعیت می‌شناسیم و در حواس پنج‌گانه خلاصه می‌شود، پاسخ کاملی برای قوانین حاکم بر جهان نیست. شنیدن صدا یا دیدن تصویر نمی‌تواند برای مثال دلیلی برای خوابیدن، غذا خوردن یا پیر شدن ما باشد. ما به آنچه دوام ما را ممکن می‌سازد ادامه می‌دهیم. حال آنکه در انجام همان هم کاملاً موفق نخواهیم شد و در نهایت مغلوب می‌شویم. و نه تنها اهمیتی ندارد که در چه خانه‌ای زندگی می‌کنیم یا چه لباسی می‌پوشیم، مرگ ما را در بر خواهد گرفت و تمام. انسان‌ها پیش از آنکه به تمدن دست یابند، چگونه توانستند فرایند تکامل خود را با چنین سرعتی تسریع بخشند که حیوانات دیگر پس از گذر تمام این سال‌ها هنوز نتوانسته‌اند به آن نقطه از پیشرفت برسند؟ [۱] آیا انسان با تمام این قوتی که امروز بر رفاه و بقای خود می‌گذارد به صورت صددرصد توانسته در کار خود موفق شود که ما خواهیم حرص آن را بخوریم که مثلاً اگر دانشمندانی را که بی‌هدف، بر پیشرفت دانش تأثیر می‌گذارند نداشتیم، چه می‌شد!

به جای اینکه نگران آینده باشیم، باید به دنبال درک عمیق‌تر هویت و جایگاه خود در هستی باشیم.

باید بفهمیم که خالق حکیم و دانا داریم که چون ما درمانده نیست [۲] و هدفی داریم که می‌تواند ما را از این درماندگی خارج کند و آن هم خلاصی یافتن از درماندگی و «من بودن» است. حال آنکه بسیاری درماندگی و من بودن خود را می‌پرستند و به آن عشق می‌ورزند و بیش از آن نمی‌خواهند. آیا ما قرار است کاری برای آنها انجام دهیم؟ خیر، بلکه قرار است تنها آنها را پند داده و از عاقبتشان بترسانیم همین و بس. بقیه ماجرا برای کسانی است که می‌خواهند این‌گونه نباشند یا آن عده محدودی که این‌گونه نیستند. بله، برای آنها قوانین و حکمت‌هایی است که بتواند مسیر یکی شدن با آنها وجودی که هست را سرعت ببخشد؛ چراکه آنان تسلیم شدند [۳] و اخلاص می‌ورزند تا از او بیاموزند. [۴]

چرا مؤمنان خوشبختی را در کنترل خویش و کناره‌گیری از دنیا - تا آنجا که موجب آسیب به دیگران نشود - می‌دانند؟ کسانی که در مسیر شناخت خداوند قدم

بازمی دارد.

به راستی چگونه زندگی لذت بخش است برای کسی که یقین دارد که او را در پیشگاه عدل الهی قرار می دهند، در آن هنگام که پنهانی ها آشکار شود. ولی [ما آن چنان غافل و بی خبر هستیم] گویی معتقدیم که روز قیامت و حساب و کتابی در کار نیست، و بیروده آفریده شده ایم، و بعد از مرگ به جایی نمی رویم، و همه چیز با مرگ تمام می شود. «
[...]

«ای انسان، چقدر با ویران کردن دینت، دنیای خود را بالا می ببری و آباد می کنی، و در این راه، با مرکب هوای نفس می تازی، من یقین تو را ضعیف می بینم. ای کسی که با پایین آوردن دین، دنیا را بالا می ببری، آیا خداوند رحمان تو را به این کار فرمان داده است؟ یا قرآن تو را این گونه راهنمایی نموده است؟!»

«آن (آخرت) را که باقی و پایدار است، ویران می کنی، ولی دنیایی را که فانی است، آباد می نمایی. از این رو نه کار آخرت تمام و کامل است و نه دنیایت آباد شود:

و آیا برای تو (رواست) که ناگهان مرگت فرارسد، درحالی که در پیشگاه خدا، کار نیکی نکرده ای و عذرخواهنده ای نداری.

آیا راضی هستی که زندگی ات پایان یابد، ولی دینت ناقص و ثروت فراوان باشد؟» [۶]
امام علی (علیه السلام) نیز زندگی دنیاخواهان را این گونه توصیف می کنند:

«آن که از دنیا اندوهناک است، از قضای خدا خشمناک است. و آن که از مصیبتی که بدو رسیده گله آرد، از پروردگار خود شکوه دارد و آن که نزد توانگر رفت و به خاطر مال داری وی از خود خواری نشان داد، دو ثلث دینش را به باد داد. و آن که قرآن خواند و مُرد و راه به دوزخ برد، از کسانی بود که آیات خدا را به فسوس گرفت و افسانه شمرد. و آن که دلش به دوستی دنیا شیفته است، دل وی به سه چیز آن چسبیده است: اندوهی که از او دست بر ندارد و حرصی که او را وانگذارد و آرزویی که آن را به چنگ نیارد.» [۷]

پس از خواندن این سخنان و دیگر سخنان ائمه و پیامبران (ع) که در این باره به ما هشدارها و پندهای بسیاری داده اند، کیست که نداند چه تفاوت عظیمی است میان آنچه دنیا و آخرت، به واسطه قدرت خداوند سبحان و متعال بر ما ارزانی خواهد

باشید. چرا که اگر تحقیقات شما منجر به نفرت از مؤمنان شده باشد، آنها شما را احترام می گذارند و با عشق در آغوش می گیرند و شما را برادر خود می دانند. زیرا شما نیز مانند آنها، پیش از آنکه به خود و آسایش خود فکر کنید، به دیگران و آسایش همگان اندیشیده اید و این به آنها یادآوری می کند که احتمالاً شما خدا را بیشتر از آنها درک کرده اید یا قرار است در آینده او را بیشتر از آنچه آنها درک کرده اند، درک کنید.

دنیا چه چیزهایی را در برابر آخرت به انسان می بخشد؟

حال بر رشته اصلی این بخش باز می گردیم تا در پاسخ ها قدری بیشتر به کوشش پردازیم: انسان چه چیزی را باید خیر و حقیقت بداند؟

امام سجّاد (علیه السلام) تفاوت عمل کردن برای دنیا و آخرت را بازگو و نتیجه هایش را بیان می کنند. پس از شنیدن سخنان ایشان (علیه السلام) دیگر قضاوت با خود شماست. دیگر خودتان باید میان خیری که سودش از این دنیای جسمانی عبور نمی کند و خیری که حسابش را خداوند سبحان و متعال تسویه می کند، انتخاب کنید.

کفعمی (ره) در کتاب «البلد الامین» این ندبه را مطابق روایت زهری، از امام سجّاد (علیه السلام) نقل کرده است که فرازهای آن چنین است:

«ای نفسی که به زندگی و سکونت دنیا دل بسته ای، و به دنیا و آبادی آن اعتماد کرده ای، آیا از گذشتگان و پدران که از این دنیا رخت بر بستند، عبرت نگرفتی، و از دوستان که زمین پیکرهای آنها را در میان خود مخفی کرد، و درباره برادرانت که به درد فراقشان گرفتار شدی، و از رفقای که از این جهان به جهان دیگر کوچ کردند، پند نیاموختی؟»
[...]

«آیا انسان خردمند به دنیا دل می بندد؟ و آیا شخص هوشمند به لذت دنیا شاد می شود؟ با اینکه اطمینان به ناپایداری آن دارد، و انتظاری به پایداری آن ندارد. یا چگونه به خواب رود چشم کسی که از شبیخون می ترسد، یا چگونه آرام می گیرد انسانی که در انتظار مرگ است.»
[...]

«ولی بدانید که نه چنین است، بلکه وضع ما طوری است که دنیا دل های ما را [به جای آنکه نسبت به آن، کم اعتنا باشیم] قوی می سازد، و هوس های دنیا ما را از آنچه باید از آن برحذر باشیم،

طول وجودی که به او بخشیده شده است تا آنجا که می تواند صفات او را بر خود اضافه کند تا به شناخت برسد.

منابع

[۱] «جهش های ژنتیکی بهبود مغز با این شدت، فقط در چند میلیون سال اخیر یا حتی می توانیم بگوییم تقریباً در دو میلیون سال اخیر و چه بسا فقط برای اجداد خاص انسان رخ داده است. زیست شناسان هیچ تفسیر دقیق و قابل قبولی از این روند در اختیار ندارند، به جز اطلاعاتی که از سنگواره شناسی به دست آورده اند مبنی بر اینکه در تکامل، سنتی تکرار شونده وجود دارد.» سید احمد الحسن، توهّم بی خدایی، ص ۲۶۶.



[۲] ر.ک: سید احمد الحسن، عقاید اسلام، مبحث «طریق عقلی» در اثبات وجود خالق یا حقیقت، ص ۲۰.
[۳] «بنابر این دین فرستادگان و دین از نظر خداوند سبحان، تسلیم شدن در برابر خداوند است.» سید احمد الحسن، عقاید اسلام، اصل سوم، عقیده الهی از آدم (ع) تا برپا شدن ساعت. [۴] از تجلی او سبحان و متعال در خلق یعنی حجت حاضر، چراکه خداوند بالاتر از آن است که محدود به شکلی شود تا به واسطه آن مستقیماً چیزی را به انسان پیامورد.

[۵] ترجمه نهج البلاغه، حکمت ۲۳۷.

[۶] الأنوار البهیة، ص ۱۷۴ تا ۱۸۶.

[۷] ترجمه نهج البلاغه، حکمت ۲۲۸.

[۸] سید احمد الحسن، متشابهات، ج ۴، پرسش ۱۴۹.

[۹] «صورت خدا یعنی تجلی اسماء الهی. پس این سخن که انسان به صورت خدا آفریده شده است، یعنی ساختار فطری وی برای به ظهور رساندن اسماء الهی در خلق و الله شدن در خلق ساخته شده است. هر انسانی بالقوه قابلیت ابراز این شایستگی را دارد. این شایستگی، از روح القدسی نشئت می گیرد که در نفس انسانی تجلی یافته است. البته برخی، این قابلیت و فرصت را از کف می دهند و با اختیار و انتخاب خودشان، به اصل حیوانی خویش بازمی گردند.» سید احمد الحسن، توهّم بی خدایی، ص ۱۴۰.

[۱۰] «اینکه نقشه ژنتیکی، مرکب، پیچیده، قانونمند و معنادار است و در نتیجه به هدفی می رسد - بعداً این موضوع را تشریح خواهیم کرد و این خود دلیلی است بر وجود قانون گذار و هدایت کننده. حال اگر آنها نپذیرند که این قانون گذار یا کسی از طرف او، آن را قانونمند ساخته است، و اینکه این قانون همان دلیل متافیزیکی و غیبی ظهور او بر زمین بوده است، همچنین اصرار داشته باشند که این پدیده فقط از طریق وسایل و ابزار طبیعی پدیدار شده است و لا غیر، چگونه می توانند غفلت کنند و نادیده بگیرند که رسیدن آن به هدف، قانونمند بودن و معنادار بودنش - که باعث عملیاتی شدنش شده است - دلالت دارد بر وجود شخصی هدف گذار که آن را قانونمند کرده و به وسیله آن سخن گفته است؟!» سید احمد الحسن، توهّم بی خدایی، ص ۷۸.

داشت!

در نهایت باید گفت آن مرگی که بسیار از آن و غیر قابل پیشگیری بودنش سخن راندیم و همواره بر ذهنیت سردی که از آن برای ترساندن از عاقبت و تلنگر به خود استفاده کردیم، چه بسا می تواند دل نشین و خواستنی باشد. تنها تفاوت میان مرگ ترسناک و مرگ آرام بخش را مسیری مشخص خواهد کرد که از میان من و او، یا دنیا و آخرت بر خواهیم گزید. همان طور که سید احمد الحسن چنین بیان می کنند:

«... مرگ بر دو نوع است:

۱- نوع ناپسند و مذموم مرگ، مرگی است که در آن با پیروی از هوا و هوس، پرستش من، عشق به دنیا، دوستی با دشمن خدا و دشمنی با ولی خدا و به خود بستن مقام او - همان گونه که علمای بی عمل چنین می کنند - بدن را تابوت روح می کند.
۲- نوع ممدوح و پسندیده مرگ، همان ارتقای روح از جسد است. پیامبر خدا (ص) فرمود: «هر کس بخواهد به مرده ای که بر زمین راه می رود بنگرد، به علی بن ابی طالب نگاه کند». حضرت علی (ع) نیز فرمود: «انما کنت جارا جاور کم بدنی ایما» «من فقط همسایه ای بودم که چند روزی بدنم در کنار شما زیست!»؛ یعنی روح او به ملائعالی تعلق داشت. آری، کسی که با این مرگ پسندیده می میرد، زنده است حتی اگر جسمش مرده باشد.» [۸]

نتیجه گیری

خیر و حقی که می تواند انسان را به سعادت برساند، هرگز برای جسم و زندگی در دنیا مقدر نشده است؛ زیرا انسان برای نیکو بودن و چون «او شدن» آفریده شده است و جز شماری اندک در دستیابی به آن شکست خورده [۹] و خود را محروم از خوشبختی و برخوردار از خیر و حق کرده اند. پس آنچه انسان در تعریف خود از سعادت می گوید مسیری است بدون آنکه وجود داشته باشد؛ زیرا مفهومی که درک او حول و محور آن می چرخد، بر اساس حقیقت هر چیز موجود، وجود یافته است و این حقیقت برخلاف خواسته اکثریت بی هدف نیست [۱۰] و تمام صفاتش را پیش از آنکه به ما ببخشد برای خودش دارد. پس خیر انسان در شناخت او و تسلیم او بودن است. و هرگز قرار نیست چیزی برای انسان وجود داشته باشد، همان طور که از آغاز وجود نداشته است و دستاورد انسان در این میان آن است که بتواند بر جهل خویش نسبت به او فائق آید و در

پاسخ به تئوفان اعتراف کننده اقسامت پنجم

پاسخ به ادعای ابتلای پیامبر ﷺ به بیماری صرع و ربط دادن آن به موضوع وحی

پیامبر ﷺ در هیچ موقعیتی لب به دروغ باز نمی کرد و
دوست و دشمن او را به راست گویی می شناختند

به قلم: ارمیا خطیب

بغض عمیق تئوفانس نسبت به
پیامبر خدا ﷺ دارد.

همچنین، ادعای یادگیری
پیامبر ﷺ از اهل کتاب نیز با
چالش های جدی مواجه
است. اگر هدف از این
یادگیری، انتقال تعالیم به
قرآن و مشروعیت بخشی
به دعوت بود، چرا قرآن
در بسیاری از موارد با تورات
تعارض آشکار و جدی دارد؟
روشن است که فردی که در پی
کسب مشروعیت در میان اهل
کتاب است، هرگز چنین تعارضاتی
را ایجاد نمی کند. علاوه بر این، قرآن
هیچ گاه اشتباهات علمی موجود در
تورات تحریف شده را تأیید نکرده است.



پیشگفتار

در بخش پیشین به وضوح
نشان دادیم که ادعای تئوفانس
مبنی بر فرصت طلبی پیامبر ﷺ
در ازدواج با حضرت خدیجه
دروغ است؛ چراکه:

۱. این حضرت خدیجه رضی الله عنها بود که

بر ازدواج با محمد صلی الله علیه و آله راغب شد؛

۲. حضرت خدیجه رضی الله عنها خودش

مایل بود تمام اموالش را به

محمد صلی الله علیه و آله ببخشد؛

۳. تاریخ گواه آن است که

محمد صلی الله علیه و آله زاهد بود و بنده دنیا و

مادیات نبود.

بنابراین، اتهام فرصت طلبی به

ایشان، بار دیگر نشان از کینه و حسد و

«و من دانیال تنها آن رؤیا را دیدم و کسانی که همراه من بودند رؤیا را ندیدند، لیکن لرزش عظیمی بر ایشان مستولی شد و فرار کرده، خود را پنهان کردند.* و من تنها ماندم و آن رؤیای عظیم را مشاهده می نمودم و قوت در من باقی نماند و خرمی من به پژمردگی مبدل گردید و دیگر هیچ طاقت نداشتم.* اما آواز سخنانش را شنیدم و چون آواز کلام او را شنیدم به روی خود بر زمین افتاده، بیهوش گردیدم.* که ناگاه دستی مرا لمس نمود و مرا بر دو زانو و کف دست هایم برخیزانید.* و او مرا گفت: «ای دانیال مرد بسیار محبوب! کلامی را که من به تو می گویم فهم کن و بر پای های خود بایست؛ زیرا که الان نزد تو فرستاده شده ام.» و چون این کلام را به من گفت لرزان بایستادم.» [۳]

همچنین می خوانیم:

«که ناگاه کسی به شبیه بنی آدم لب هایم را لمس نمود و من دهان خود را گشوده، متکلم شدم و به آن کسی که پیش من ایستاده بود گفتم: «ای آقایم، از این رؤیا درد شدیدی مرا درگرفته است و دیگر هیچ قوت نداشتم.* پس چگونه بنده آقایم بتواند با آقایم گفت و گو نماید و حال آنکه از آن وقت هیچ قوت در من برقرار نبوده، بلکه نفس هم در من باقی نمانده است.» پس شبیه انسانی بار دیگر مرا لمس نموده، تقویت داد.» [۴]

باور دارم که اگر تئوفانس در یک خانواده بی دین به دنیا می آمد، نبوت دانیال علیه السلام را نیز منکر می شد و این ادعا را مطرح می کرد که ایشان علیه السلام به بیماری صرع مبتلا بوده و خبری از فرشته و وحی نیز نبوده است!

۱. پاسخ به ادعای پریشانی خدیجه (ع) بعد از آگاهی درباره بیماری پیامبر (ص)

دکتر علاء السالم با استناد به شواهد تاریخی به این نکته مهم اشاره می کند که بیماری صرع در زمان پیامبر اکرم علیه السلام نیز شناخته شده بوده است. با این حال، عاقلانه نیست که بپذیریم حضرت محمد علیه السلام به این بیماری مبتلا بوده باشد، اما هیچ یک از نزدیکان و دوستان ایشان متوجه آن نشده باشند! حتی دشمنان او و منافقان! همچنین، دکتر علاء السالم به این واقعیت اشاره می کند که وحی نه تنها در خلوت، بلکه در

این امر نشان می دهد که قرآن کلام وحی و از جانب خداست و نه ساخته دست بشر. آنچه تاکنون از تئوفانس اعتراف کننده مشاهده کرده ایم، دروغ گویی آشکار و بدون ترس او از خداست و حتی از خود نیز شرم ندارد. عملیات افشای چهره واقعی وی همچنان ادامه دارد. امید است که خفتگان و مردگان بیدار شوند!

۲. کلمات تئوفان اعتراف کننده

تئوفانس در ادامه کلماتش گفت:

«او همچنین به بیماری صرع مبتلا بود. هنگامی که همسرش از این موضوع آگاه شد، بسیار پریشان شد تا آنجا که او، یک زن نجیب زاده، با مردی مانند او که نه تنها فقیر بود، بلکه صرعی هم بود، ازدواج کرده بود. او سعی کرد فریب کارانه او را آرام کند با گفتن: «من مرتباً رؤیای [مکاشفه] فرشته ای به نام جبرائیل می بینم و چون توان تحمل دیدن او را ندارم، غش می کنم و می افتم.» [۱]

۳. پاسخ به ادعای تئوفانس درباره بیماری صرع پیامبر خدا (ص)

در پاسخ به ادعای باطل تئوفانس مبنی بر ابتلای پیامبر اکرم علیه السلام به بیماری صرع، دکتر علاء السالم در کتاب ارزشمند «دفاع از رسول» به نکات مهمی اشاره می کند [۲] که به شرح زیر است: وی ابتدا روشن می سازد که هنگام نزول وحی، علائمی بر پیامبر علیه السلام ظاهر می شد؛ از جمله:

۱. عرق ریختن از پیشانی؛

۲. تغییر رنگ رخسار؛ بیانگر ترس و خضوع در برابر پروردگار.

۳. گاهی از هوش رفتن.

سپس دکتر علاء السالم توضیح می دهد که آنچه برای پیامبر خدا علیه السلام رخ می داد، به دلیل عظمت وحی بوده و موضوعی طبیعی است؛ یعنی هنگامی که انسان در مقابل شخص با عظمت و پرهیبت قرار بگیرد، ممکن است برخی از این حالات برایش رخ دهد. نکته قابل توجه این است که حتی در کتاب دانیال - که مسیحیان نیز به آن باور دارند - شواهدی مبنی بر وقوع چنین حالاتی در مواجهه با وحی الهی وجود دارد:

منابع [۱]



- [۲] دکتر علاء السالم، دفاع از رسول، شبهه ۱۵: حالت رسول خدا هنگام نازل شدن وحی، ص ۱۶۷.
[۳] دانیال، ۱۰: ۷-۱۱.
[۴] دانیال ۱۰: ۱۶-۱۸.
[۵] راست گویی و امانت دار بودن پیامبر اسلام یک حقیقت تاریخی است. ر.ک: دکتر علاء السالم، دفاع از رسول خدا، نسخه فارسی، شبهه ۱: نامعلوم بودن چگونگی پرورش رسول خدا ﷺ، ص ۵۸-۶۰.

حضور مردم و حتی هنگام سوارکاری بر پیامبر ﷺ نازل می شده است. حال سؤال اینجاست: اگر پیامبر ﷺ مبتلا به صرع بوده است، چرا هیچ کس نشانه های بارز این بیماری را در هنگام نزول وحی بر ایشان ﷺ مشاهده و گزارش نکرده است؟ می گویم:

واقعا نمی دانم تئوفانس مخاطبان خود را چه فرض کرده که این کلمات جاهلانه را پشت سر هم قرار می دهد!

چگونه ممکن است شخصی که تاریخ را خوانده است باور کند حضرت خدیجه (ع) پیش از ازدواج با پیامبر ﷺ به اخلاق و رفتار پاک ایشان ﷺ اشراف داشت، اما متوجه این بیماری نشد؟! اما پس از ازدواج با ایشان متوجه این موضوع شده است؟! بیماری ای که شخص در بروزش دخیل نیست و به عبارت دیگر قابل پنهان کردن هم نیست و هر جایی می تواند آشکار شود! افزون بر همه این ها، همان گونه که تئوفانس اقرار می کند، حضرت خدیجه (ع) از خویشاوندان پیامبر ﷺ بوده است!

«محمد مذکور که بی بضاعت و یتیم بود، تصمیم گرفت وارد خدمت زنی ثروتمند شود که از اقوام او به نام خدیجه بود. به عنوان کارگر استخدامی، با هدف تجارت با شتر در مصر و فلسطین.»

پس چگونه می توان پذیرفت که حضرت خدیجه (ع) ناگهان پس از ازدواج متوجه این بیماری شده باشد؟! شاید تئوفانس بتواند افرادی را که با تاریخ اسلام و حضرت محمد ﷺ آشنا نیستند فریب دهد، اما هر فرد آگاه و منصفی به سادگی می تواند پوچی این ادعا را تشخیص دهد. پیامبر ﷺ در هیچ موقعیتی لب به دروغ باز نمی کرد و دوست و دشمن او را به راست گویی می شناختند [۵]. پس چگونه است که تئوفانس از معروف بودن ایشان ﷺ به راست گویی سخنی بر زبان نمی راند؟! سپس داستانی بی اساس و دروغین و کاملاً سفیهانه می بافد که هیچ عاقلی هرگز آن را نمی پذیرد!

بدون شک بالا بودن مقام و شرافت حضرت محمد ﷺ نزد مردم موجب شد که تئوفانس بذر حسادت را در سینه خود بکارد تاجایی که شاخ و برگ این گیاه سمی، چشمان او را نسبت به حقایق دعوت ایشان ﷺ پوشانده است. اگر خدا بخواهد ادامه دارد...

مهم ترین خبر جهان!

سید احمد الحسن ظهور کرد.

ای شیعیان و دوستان اهل بیت علیهم السلام!

فرستاده امام مهدی و دعوت کننده به سوی او، یمانی موعود،

سال هاست که منتظر شماست.

ای یهودیان!

فرستاده ایلیا آمده است.

ای مسیحیان!

تسلی دهنده و فرستاده مسیح آمده است.

ای اهل سنت!

آن مهدی که در آخر الزمان متولد می شود، اکنون در میان ماست.

ای تمام آزاداندیشان و اهل علم در زمین!

منجی بشریت با سندی از علم و شگفتی ها آمده است.